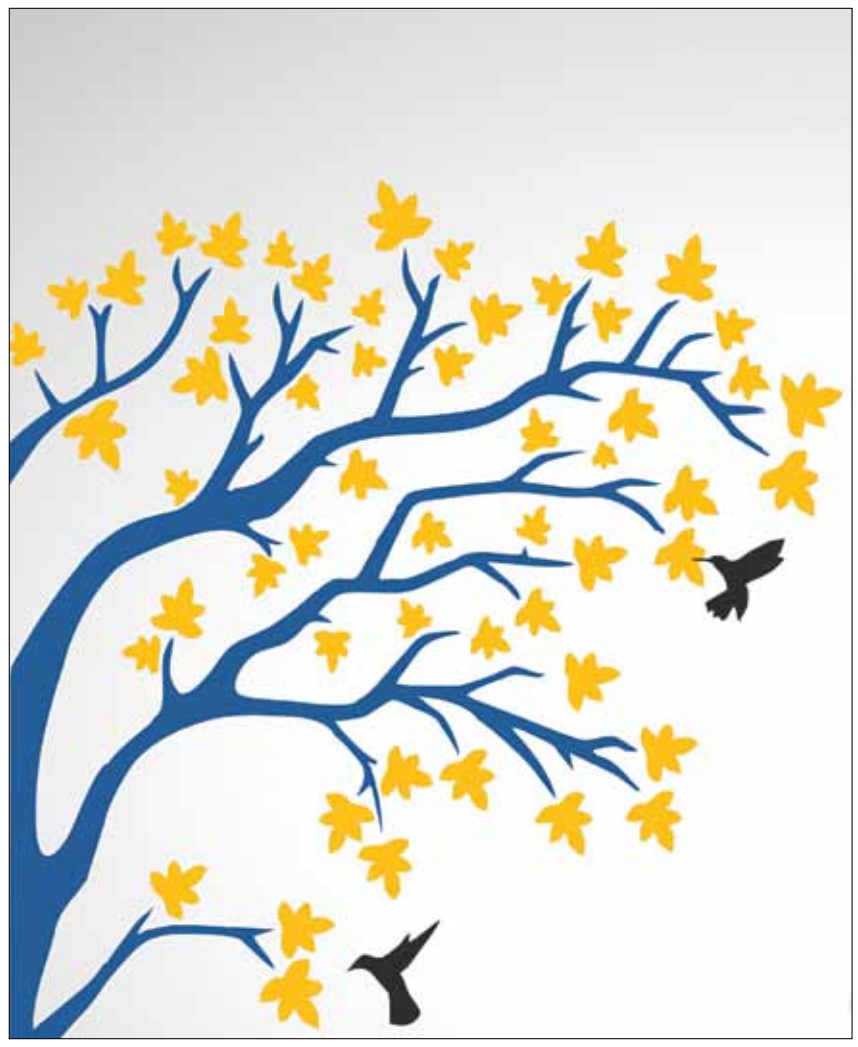
یادداشتی بر مجموعه شعر «بیست‌وپنج دقیقه پیاده‌روی» سروده سیدحبیب نظاری

خوب و بدشان کنار هم ساخته‌اند

■ وارش گیلانی ■



مجموعه‌شعر «بیست‌وپنج دقیقه پیاده‌روی» سیدحبیب نظاری در ۱۳۵ صفحـه، با بیش از ۲۰۰ دوبیتی، همراه یک مقدمه ۲ صفحه‌ای و یک مقدمه یک صفحه‌ای از ناشر که کل اطلاعات مفیدش این اسـت که این مجموعه را از آن یکی از طلبه‌های قم می‌داند و ناشرش را نیز وابسته به یکی از نهادی وابسته به حوزه.

یکدست بودن یک مجموعه نشانه‌ای از نظم است؛ و نظم این دفتر از دوبیتی‌های آن است.

می‌دانیم که قالب دوبیتی و شـیوه دوبیتی‌سـرایی از آن ایرانیان است و مربوط به پیش از اسلام؛ قالبی که پدران ما به آنها «ترانه»، «پهلویات» یا «فهلویات» می‌گفتند. این موضوع امری ثابت شده است. البته گروهی از پژوهشگران قالب رباعی را نیـز سـاخته ایرانیان می‌دانند و تعداد کمی از ایشـان نیز قالب مثنوی را نیز یک قالب مربوط به پیش از اسلام ایرانیان می‌دانند. اینکه قالب مثنوی ابداع ایرانیان اسـت، چندان امر ثابت‌شده‌ای نیست اما از آن دو دیگر، ایرانی بودن دوبیتی که قطعی و حتمی است و ایرانی بودن رباعی هم تا حد زیاد، امری ثابت شـده است. نکته مهم در این گفتار این است که هر دو قالب، قالبی کوتاه است و این نشان از آن دارد که ذهن و زبان و طبع ایرانی با ایجاز و کوتاه سخن گفتن میانه دارد و طبیعت وجودی‌اش متمایل به آن سـمت است؛ برخلاف عرب‌ها که عاشق قصیده، خاصه قصاید بلندبالایند!

قالب‌های کوتاه را صرفا به دلیل کوتاه بودن نباید دست‌کم گرفت، چرا که اولا با اصالت ما ایرانیان سازگارتر است، زیرا با ایجاز سـازگارتر است، دوم اینکه اگر قالب کم‌اهمیتی بود، ۲ شاعر بزرگ، یکی به نام خیام در رباعی و دیگری به نام باباطاهر در دوبیتی، این قالب‌ها را برای سرودن خود انتخاب نمی‌کردند. گذشته از این، وقتی ۲ شاعر در این دو قالب توانستند بهترین شـعرهای فارسی را بسـرایند و خود را به نام ۲ شاعر بزرگ تثبیـت کنند، این نشـان جز این ندارد که ایـن دو قالب، از ظرفیت و ظرافت بالایی برخوردارند.

پس امروز اگر کسانی در این دو قالب شعر می‌گویند، اولا باید حرمت نگاه دارند که این حرمت‌گذاری شکل‌های متعدد دارد؛ اول اینکه این قالب‌ها را دست‌کم نگیرند در قیاس با سایر قالب‌ها، چرا که همان‌طور که بسیاری از غزل‌ها و مثنوی‌ها برتر از بسیاری از رباعی‌ها و دوبیتی‌ها هستند، برعکسش نیز صادق اسـت و چه بسیار رباعیات و دوبیتی‌هایی هستند که فراتر از بسیاری از غزل‌ها و مثنوی‌ها در شعر فارسی می‌درخشند. دوم اینکه خیام و باباطاهر با نوع زبان و بیان خود در این دو قالب چنان سخن گفتند و تخیل ورزیدند که آنها را به اوج شعریت خود رسانده‌اند.

اما شاعر امروز اگر می‌خواهد قالب‌های کوتاه فارسی را برای سرودن شـعر خود انتخاب کند، باید در زبان دیگر و خلق و آفرینش دیگر باشد، نه اینکه هنوز خیام و باباطاهر را مدنظر داشته باشد. اگر قرار باشد شبیه آنان باشد، ما که دسته اولش را داریم، دیگر چه نیازی به دسته دوم و سومش؟!

بعد از جریان ادبی نیما، جریان شـعر نیمایی تداوم یافت و در کنار خود شـعر سپید را نیز پذیرفت، تا پس از گذشت چندین سـال، عده‌ای از همین شاعران نوگرا و نیمایی‌سرا و سپیدگو، هوس غزل‌گفتن به سرشـان زد. ایشان از آنجا که دارای ذهنیتی نو بودند و نیما و سخنانش را و شعرش را نیز درک کرده بودند، نوع غزل‌شان شکلی دیگر و تعابیرشان نیز با شعر نو نزدیکی‌هایی پیدا کرد تا اینکه از این راه «غزل نو» به وجود آمد. بعد از جریان غزل نو، کسانی هم که که دوبیتی و رباعی می‌گفتند یک گوشه چشمی به زبان و جریان نیمایی داشـتند و این نگاه، صورت و سیرت رباعیات و دوبیتی‌های معاصر را تازه و نو می‌ساخت که با دوبیتی‌ها و رباعیات دیروز متفاوت بـود. بعد از انقلاب این شـتاب در احیای قالب‌های کلاسیک بیشتر شد و دوبیتی‌سرایی نیز کم‌وبیش رونق یافت و دوبیتی‌هایی بسـیاری با زبان امروزی خلق شد. البته بعد از انقلاب بیشـتر از همه به غزل و بعد رباعی و مثنوی اهمیت داده شـد و چند تن از شاعران در احیا و رواج آنها کوشیدند اما دوبیتی نسـبت به قالب‌های نام برده شـده، کمتر رونق و رواج یافت.

امـا دوبیتی‌هـای سـیدحبیب نظـاری در نـگاه اول از دوبیتی‌های امروزی به حساب می‌آید؛ دوبیتی‌هایی که دارای تعابیر نو و تخیل و تصویرسـازی‌های امروزی و تقریبا زبانی نو اسـت. با این همه اغلب این دوبیتی‌ها از یک مشـکل رنج می‌برد؛ از قدیم گفته‌اند ۳ مصراع اول رباعی و دوبیتی مقدمه و زمینه‌چینی است برای کامل شدن یا کوبنده شدن و موثر بودن مصراع چهارم اما در دوبیتی‌های نظاری بین بیت اول و دوم اغلب دوبیتی‌ها فاصله می‌افتد؛ فاصله‌ای که توان چفت و بست دادن مصراع چهارم را از دست می‌دهد. در واقع بیت‌های اول اغلب دوبیتی‌های این دفتر، بیشتر نه به عنوان زمینه و مقدمه، بلکه بیشتر برای خالی‌نبودن عریضه گفته شده است تا شـاعر به مصراع سوم و چهارم که یکدیگر را تکمیل و زیبا می‌کنند، برسد:

«به دست اره برقی سـپردند/ سرانجام تمام باغ‌ها را» که زیباست و به لحاظ زبان و تعابیر و سخن، امروزی است اما بیت اول ارتباط سستی با بیت دوم خود دارد: «گرفتند انتقام زاغ‌ها را/ به ما دادند غم‌ها داغ‌ها را». گاهی همین ارتباط سست هم بین بیت اول و دوم وجود ندارد. مثل دوبیتی ذیل که بیت دوم قشـنگ و دارای معناست اما ارتباطی با بیت اول خود ندارد. شـما در این دوبیتی چه سنخیت و ارتباطی بین «مرگ» و «باران»می‌بینید؟!

«تو را ای مرگ! آسان می‌نویسم
فراوان فراوان می‌نویسم
به روی شیشه‌های مه‌گرفته
تو را با خط باران می‌نویسم»

اگر هم بتوان بین مرگ و باران در این دوبیتی ارتباطی پیدا کرد، یک ارتباط کلی و ذهنی اسـت که از هرکسی گفتن و خیال‌کردنش برمی‌آید و این هیچ ربطی به تناسب‌های شاعرانه ندارد. حال اینکه در دوبیتی ذیل، سیدحبیب نظاری توانسته مصراع‌ها را در تکمیل معنا و تصویرسازی به هم آورد:

«بیا و ناگهان شادم کن ای مرگ!
به یک ویرانی آبادم کن ای مرگ
اسیر زندگی هستم خدا را
از این سلول آزادم کن ای مرگ!»

شاعر باید این مرز را بشکند، یعنی عدم انسجام بیت اول و دوم را که هیچ، باید در هرچه بیشتر جذب‌کردن مصراع‌ها بکوشـد، آنگونه کـه در دوبیتی ذیل نیز این اتفـاق با ارفاق می‌افتـد، چرا که «اندوه بی‌بـال و پری» چندان محل اعراب ندارد:

«جهان آکنده از ناباوری بود
پر از اندوه بی‌بال و پری بود
اگر چشم تو فانوسی نمی‌شد
تمام چیزها خاکستری بود»

گذشـته از این موضـوع و مـورد، گاه گلایه‌های بیجای شـاعر، نشانه‌هایی از فقر بی‌مضمونی است؛ مثلا شاعر گلایه می‌کند که «چرا مرا از خودت میرانی و عاشقم نمی‌دانی و تو را من بارها می‌خوانم اما تو مرا نمی‌خوانی...» حالا خطابش به کیست؟ به دوبیتی! آن هم به قالبی که هر روز و سال‌ها با آن انیس و مونس است و یک دفتر از آن نیز شعر فراهم آورده!

«چرا از خویش می‌رانی دلم را؟
مگر عاشق نمی‌دانی دلم را؟
تو را من بارها خواندم، دوبیتی
چرا یک شب نمی‌خوانی دلم را».

نظـاری گاه نیز در یک مصـراع بی‌معنا، کل دوبیتی را به سـمت بی‌معنا شـدن پیش می‌برد. «غمی کوتاه» دیگر چه صیغه‌ای است؟ غمی کوتاه در اینجا جز غمی اندک و ناچیز، معنای دیگری نمی‌دهد و هیچ شاعری خودش را اینطور کسر و کوتاه نشان نمی‌دهد، زیرا تمام عناصر و ویژگی‌های شعر در جهت فراتر و تندتر و بیشـتر و بهتر یا حتی بدتر نشان دادن مسائل می‌کوشد! از تشبیه تا استعاره تا ایهام و ابهام و تصویر و تخیل و عاطفه و بیان و چه و چه و چه و چه!

«سکوت من، صدای من دوبیتی است
مناجات و دعای من دوبیتی است
غمی کوتاه دارم، چندسالی است
تمام شعرهای من دوبیتی است»

تازگی زبان و تعابیر نو و بیان و مضامین تقریبا امروزی در بعضی دوبیتی‌های نظاری دیده می‌شود و این از نکات مثبت این دفتر است که البته فراگیر نیست:

«کجایی؟ فرصت جان‌های عاشق!
بهار سبز گلدان‌های عاشق!
بیا تا در کویر ما بپیچد
صدای پای باران‌های عاشق».

نگاهی به شعر سعید بیابانکی

رضا شیبانی: شعر سعید بیابانکی شعری نوقدمایی است که در میان نمونه‌هایی از این دست شعرها در ۵۰ سال اخیر، می‌تواند یکی از جایگاه‌های برتر را کسب کند. من البته در مقام رتبه‌بندی و تعیین مقام نیستم اما با مددگیری از شاخصه‌هایی که بزرگان در تعیین آثار ادبی شاخص به کار می‌برند، طبیعی است که این نتیجه‌گیری را داشته باشیم. شعر این شاعر اصفهانی به لحاظ معیارهای فنی شعر، سلیم و فاقد ایرادات آشکار است و از سوی دیگر مردمی است و فراگیر. این توفیق فراگیر شدن البتـه با عنایت به امتیازهایی نظیر حضور در حوزه هنری، ارتباط با رسـانه‌هایی مثل صدا و سیما و حسن خلق ویژه حاصل شده است. صد البته هیچ‌کدام از این امتیازات، از ارزش‌های ادبی نهان در شـعر بیابانکی نمی‌کاهد. آنچه حرف نهایی را درباره یک شـعر می‌زند، خود شعر است. بسـیار بوده‌اند شاعرانی که بیشتر و طولانی‌تر از بیابانکی به تلویزیون دسترسی داشته‌اند اما یک بیت از شعرهای‌شان در حافظه عامه مردم نیست؛ مانند همین خیل کثیری از همدوره‌ای‌های او. شعر و طبع سـعید بیابانکی، در میان مردم قبول خاطر دارد. از آن دسـته شـعرهایی اسـت که هر جا خوانده می‌شود گل می‌کند و همه را به وجد می‌آورد. در نظر داشته باشید که بسیاری از شعرهای برجسته نیز چنین موفقیتی نداشته‌اند. قصد مقایسـه ندارم و قیاس مع‌الفارق است اما مثلا شعر اخوان که از بهترین نمونه‌های شعر معاصر است، چنین خصلتی ندارد، چون پر اسـت از اسطوره‌ها و نشانگانی که درک آنها نیازمند سواد شنیداری و حتی بصری است. فی‌المثل اخوان در آثار خود از پهلوانی‌ها و نقالی‌ها سـخن می‌گوید. حتـی در دوران حیات اخوان، نقالی رو به پایان بوده و درصد عظیمی از ملت ایران تجربه دیدار بصری از مراسـم نقالی نداشته‌اند. کسـی باید چنین تجربه‌ای داشته باشـد تا با ذوق اخوان همزادپنداری کند. شعرهای بیابانکی ساده‌ترند و فضای ذوقی‌شان سهل‌الوصول‌تر است:

خدا کند که بهار رسیدنش برسد
شب تولد چشمان روشنش برسد
چو گرد بر سر راهش نشسته‌ام شب و روز
به این امید که دستم به دامنش برسد
هزار دست، پر از خواهش‌اند و گوش به زنگ
که آن انارترین، روز چیدنش برسد...

سـادگی، لطافت، کلمات سـهل‌الهضم برای مخاطب امروزین و فضایی واقعا شـاعرانه و بی‌غل و غش بدون گرفتاری در نشـانگان پیچیده. این البته از سویی دیگر یک ضعف عمده را هم سبب می‌شود. شعر بیابانکی و شاعرانی چون سعید بیابانکی، از منظر اندیشگی حرف تازه‌ای برای گفتن ندارد. طنزهای او کمی بالاتر از فکاهی اسـت. شاخصه‌های «طنز ادبی» را دارد اما اینکه بتواند در گذار زمانه و عوض شدن برگ‌های روزگار که می‌تواند ذائقه مخاطب را نیز تغییر دهد، ماندگار باشد، قابل قضاوت قطعی نیست بویژه که می‌بینیم شاعران بزرگی در حوزه شعر طنز، امروز بعد از ۵۰ سـال فراموش شده‌اند. شعرهای مذهبی او نوگشته فضای شعر مذهبی پس از مشروطه است؛ صرفا تصاویر تازه‌تر داریم و نه اندیشه‌ای تازه‌تر. در نهایت زیبایی تصاویر، شاعر جز تاسف و تحسین و نفرین و آفرینی که در شعر کهن مذهبی نیز وجود دارد، چیزی عرضه نمی‌کند. این شعر از بهترین نمونه‌های شعر عاشورایی بیابانکی است که به همان توفیق و قبول خاطر هم رسیده است اما اندیشه تازه‌ای در آن نیست:

آن روز تو را یافتم افتاده و تنها
در هیبت نخلی که سرش گم شده باشد
پیچیده شمیمت همه جا ای تن بی‌سر
چون شیشه عطری که درش گم شده باشد...

توجه کنید که ۹۰ سـال پیش از بیابانکی و شـاعران نسل بیابانکی، شاعرانی بوده‌اند در دوران پس از مشروطه که به دنبال کشف و تحلیل‌های شاعرانه از مقامات اولیاءالله رفته‌اند و در پله آغازین نمانده‌اند. شـما آن شعر معروف شهریار را به یاد بیاورید. «شیعیان دیگر هوای نینوا دارد حسین»؛ شاعر صرفا در مقام توصیف نیست و به کشفیاتی می‌رسد که چه بسا مقتل‌نویسان و علمای رجالی و مورخان نیز به آن توجه نداشـته‌اند. نکاتی شاعرانه که می‌تواند حتی استدلال و حق‌خواهی هم تلقی شود. به نوعی شعر فلسفی، عرفانی و حتی کلامی (کلام به معنی علم کلام):



می‌برد در کربلا هفتاد و دو ذبح عظیم
بیش ازین‌ها حرمت کوی منا دارد حسین

یا آن قطعه معروف که درباره جنگ صفین دارد و سرشـار از احتجاج‌های شـاعرانه اما در عین حال منطقی است:

شنیدم آب به جنگ اندرون معاویه بست
به روی شاه ولایت، چرا که بود خسی
علی به حمله گرفت آب و باز کرد سبیل
چرا که او کس هر بی‌کس است و دادرسی
سه بار دست به دست آمد آب و در هر بار
علی چنین هنری کرد و او چنین هوسی
فضول گفت که ارفاق تا بدین حد بس
که بی‌حیایی دشمن ز حد گذشت بسی
جواب داد که ما جنگ بهر آن داریم
که نان و آب نبندد کسی به روی کسی
غلام همت آن قهرمان کون و مکان
که بی‌رضای الهی نمی‌زند نفسی
تو هم بیا و تماشای حق و باطل کن
ببین که در پی سیمرغ می‌جهد مگسی (شهریار، دیوان شهریار، جلد یک)

در غزل عاشقانه، بیابانکی هر قدر لطیف و خوش‌زبان است اما خبری از صدق تجربه مشـخص در غزل او نیسـت. خلاف آنچه در عاشقانه‌های شاعرانی چون شاملو، منزوی، شهریار، حمیدی و... می‌بینیم. حتی در شعر کهن نیز شاعران ابایی از آوردن و معرفی تجربه شخصی خود نداشته‌اند. حافظ از شاخ نباتی مشخص سخن می‌گوید و نظامی پس از توصیف شیرین با سوز و گداز می‌گوید: «تو خود پنداشتی آفاق من بود»... این مساله صد البته در شعر معاصر پررنگ‌تر می‌شود. اساسا شعر عاشقانه تبدیل می‌شود به روایت زندگی عاشقانه شاعر. شعر بیابانکی هرگز چنین نیست. شـعرهای عاشقانه او حتما و طبیعتا حاصل موقعیت‌های عاشقانه‌اند اما مهم این است که ماجرای عاشقانه در اندرون شعر و با عناصر شعر هماهنگ و جاری باشد. این مساله نه برای آن است که حس کنجکاوی مخاطب در زندگی شخصی شاعر ارضا شود، بلکه موید مساله‌ای است مهم در شعر به نام «صدق تجربه عاطفی».

آقاسی؛ شاعری دردمند

پویا مشـهدی: «شاید این جمعه بیاید... شاید...». محبوبیت یافتن یک شعر آیینی در میان همه آحاد جامعه، توفیقی اسـت که شامل حال هر شاعری نمی‌شود. برای این منظور شاعر آیینی باید قابلیت‌های فراوانی داشته باشد تا بتواند شـعرش را در تنه اصلی جامعه تزریق کنـد و همه آن را بپذیرند. باید حقیقتا عارف به اصول و فروع و وقایع و حقایق دین باشـد و تار و پود فرهنگ اسلامی عمیقا در تمام عرصه‌های زندگی‌اش تنیده شده باشد؛ باید بتوانـد حس و روح پاک و معظم شـرع مقدس را دریابـد و دریافت خود را به شـعرش انتقال دهد، به‌گونه‌ای که از اصل فاصله نگرفته باشد. همچنین باید سـیرت، منش و کردار اهل بیت عصمت و طهارت را به زیبایی هرچه تمام‌تر بر تابلوی شعرش تصویر کند و همچنین باید کلامش دارای بلاغت و فصاحت مناسب باشد تا سخنش هم مقبول طبع ارباب سخن و هم مورد پسند مخاطب عام قرار بگیرد. سوای از مهارت پروراندن محتوا و مغز مطلب، شاعر باید از جنس مردم باشد یا به قولی شاعری مردمی باشد. باید هدفش از سرودن اشعار آیینی بیان دردمندی دینی خود بـرای تأثیرگذاری بر جامعه باشـد. باید بپوید تا بارش روح ناآرامش را در جوی شعر جاری کند تا زلال احساس و عواطفش به سمع و نظر همگان برسـد. محمدرضا آقاسی، شاعر پرآوازه معاصر را می‌توان در زمره شـاعران مردمی و محبوب قرار داد که اشعارشان در ذهن ادبی مردم عامه جای گرفته اسـت. او بهار سـال ۱۳۳۸ در خانواده‌ای مذهبی در محله امامزاده سـیدنصرالدین تهران چشـم به جهان گشود. پدر او معلم و قاری قرآن بود و مادرش نیز سابقه‌ای طولانی در مداحی اهل بیت بویژه حضرت اباالفضل‌العباس(ع) داشـت. قبل از انقلاب اسلامی به مدت ۲ سال هنرجوی هنرستان هنرهای زیبای تهران بود اما از آنجا که بر سر مسائل آموزشی و روش‌های تدریس آنها با مسؤولان هنرسـتان اختلاف پیدا کرد، موفق به اتمام تحصیل نشد. پس از انقلاب به عنوان پاسدار به دفاع از آرمان‌های انقلاب اسلامی پرداخت و در دوران جنگ تحمیلی نیز با کار روی ماشـین‌آلات سنگین به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل خدمت کرد. ورود جدی او به وادی شعر بازمی‌گردد به دوران آشنایی‌اش با یوسفعلی میرشـکاک و شاگردی در محضر این شاعر و اسـتاد بزرگ انقلاب. مهارت اصلی آقاسی سرودن مثنوی است؛ همان‌طور که خود او در ابتدای مجموعه شعر «بر مدار عشق» خاطرنشان می‌کند: «انتخاب قالب شعری مثنوی برای بیان ادراکات و احساسـات شاعرانه‌ام، یحتمل به این خاطر بوده که در این قالب، برای فوران شور درونی شاعر به نسبت دیگر قالب‌های شعری، میدان به مراتب وسیع‌تری وجود دارد. مثنوی دریاست، مثنوی اقیانوس است.». یکی از مشهورترین مثنوی‌های آقاسی «وعده دیدار» است که با افزودن ابیاتی چند با صدای خود او، شـب‌های جمعه شیعیان را شور و حالی دیگر می‌بخشد و انتظار برای ظهور منجی عالم بشریت را در ذهن مسلمین می‌پروراند: «خبر آمد خبری در راه اسـت/ سـر خوش آن دل که از آن آگاه اسـت/ شاید این جمعه بیاید شاید/ پرده از چهره گشاید شاید/ دست افشان پای کوبان می‌روم/ بر دل سـلطان خوبان می‌روم/ می‌روم از دگر مسـتم کند/ بی‌سر و بی‌پا و بی‌دسـتم کند/ می‌روم کز خویشـتن بیرون شوم/ در پی لیلا رخی مجنون شـوم/ هرکه نشناسد امام خویش را/ بر که بسـپارد زمام خویش را/ با همه لحن خوش‌آوایی‌ام/ در به در کوچه تنهایی‌ام/ ای دو، سه تا کوچه ز ما دورتر/ نغمه تو از همه پر شورتر/ شهر پر از زمزمه نام توست/ کوچه دل منتظر گام توست/ کاش که این فاصله را کم کنی/ محنت این قافله را کم کنی/ کاش که همسایه ما می‌شدی/ مایه آسایه ما می‌شدی/ هر که به دیدار تو نائل شود/ یک شبه حلال مسائل شود/ دوش مرا حال خوشی دست داد/ سینه ما را عطشی دست داد/ نام تو بردم لبم آتش گرفت/ شعله به دامان سیاوش گرفت/ نامه تو آرام جان من است/ نامه تو خط امان من است/ ای نگهت خاستگه آفتاب/ بر من ظلمت‌زده یک شب بتاب/ پرده برانداز ز چشم ترم/ تا بتوانم به رخت بنگرم/ ای نفست یار و مدد کار ما/ کی و کجا وعده دیدار ما/ دل مستمندم ای جان به لبت نیاز دارد/ به هوای دیدن تو هوس حجاز دارد/ به مکه آمدم ای عشق تا تو را ببینم/ تویی که نقطه عطفی به اوج آیینه‌ام/ کدام گوشه مشعر کدام کنج منا/ به شوق وصل تو در انتظار بنشینم/ ای زلیخا دست از دامان یوسف باز کش/ تا صبا پیراهنش را سوی کنعان آورد/ ببوسم خاک پاک جمکران را/ تجلی خانه پیغمبران را/ خبر آمد خبری در راه اسـت/ سـرخوش آن دل که از آن آگاه است/ شاید این جمعه بیاید...شاید...». فراگیری و استقبال از این سروده آقاسـی به حدی اسـت که شاید گزاف نباشـد اگر آن را همسطح با محبوبیت و شهرت ترکیب‌بند معروف محتشم دانست و این حقیقتا جایگاهی شـامخ و والا برای زنده‌یاد محمدرضا آقاسـی به شمار می‌آید. او شاعری دردمند بود و در تمام اشعارش احساسات و عقاید تند او نمایان بود: «وقتی نسـبت شعر را با شعور بخواهی پیدا کنی، می‌بینی حلقه رابط در این نسبت درد است و دردمنـدی. منتها هر دردی فی‌نفسـه موجب شـرافت صاحب آن نمی‌شود. خیلی شـاعرنما داریم که دم به دقیقه از درد شکم و اسافل اعضا می‌نالند. اما آیا این دردها ارزشی دارند؟ درد اگر درد غربت از جوار قرب حضرت حق نباشد، اگر این درد، درد دین نباشد، درد بی‌دردی است؛ که گفت: نیست دردی ز بی‌دردی بترا» نمونه بارز دردمندی و سخن گفتن صریح او را می‌توانیم در مثنوی بلند «شیعه نامه» که معروف‌ترین اثر او است شاهد باشیم؛ مثنوی‌ای سراسر شور و شوق شیعی و بیانگر اندیشه‌ها و باورهای شاعر گرانقدر محمدرضا آقاسی. «... شیعه یعنی عدل و احسان و وقار/ شیعه یعنی انحنای ذوالفقار/ از عدالت گر تو می‌خواهی دلیل/ یاد کن از آتش و دسـت عقیل/ جان مولا حرف حق را گوش کن/ شـمع بیت‌المال را خاموش کن/ این تجمل‌ها که بر خوان شماست/ زنگ مرگ و قاتل جان شماسـت...». آقاسـی هیچ‌گاه از گفتن حرف حق پرهیز نمی‌کرد و همواره سخنش، سخن مردم بود. زبان اشعار او سهل ممتنع است و این به زیبایی آثار او می‌افزاید. از ایشان ۳ مجموعه شعر «شیعه نامه»، «بر مدار عشق» و «حق نمک» انتشار یافته است.

